

• دریافت ۸۸/۶/۲۳

• تأیید ۸۸/۱۲/۱۸

فارسی نگاشته‌های آداب الفقراء

مجتبی دماوندی *

چکیده

در لابلای متون عربی که در قرون نخستین اسلامی، ایرانیان نگاشته‌اند، عبارات و ابیاتی به فارسی دیده می‌شود که نکات ارزشمندی را در تاریخ زبان و ادبیات فارسی روشن می‌نماید. با بررسی این متون گاه ابیاتی به گنجینه کهن ادب فارسی افزوده می‌شود و گاه حوزه نفوذ فارسی در قرون نخستین، دقیق‌تر مشخص می‌گردد. بحث در تاریخ ادبیات فارسی بدون بررسی فارسی نگاشته‌های متون عربی چندان دقیق نخواهد بود. در این جستار، با نگاهی به برخی متون کهن عربی، فارسی‌نگاشته‌های کتاب آداب الفقراء نگاشته بابا جعفر ابهری بررسی می‌شود. تاریخ تألیف کتاب اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم می‌باشد. بابا جعفر این اثر را در همدان نگاشته است و از نظر رواج نظم و نثر فارسی در حوزه عراق عجم، پیش از زمانی که در تاریخ ادبیات‌های فارسی از آن بحث می‌شود، بسیار در خور توجه و درنگ می‌باشد.

کلید واژه‌ها:

تاریخ ادبیات، فارسی نگاشته‌ها، متون عربی، آداب الفقراء.

* استادیار گروه زبان و ادبیات فارسی دانشگاه سمنان، سمنان، ایران (Dr.damavandi@yahoo.com)

مقدمه

دکتر صفا، نخستین شعر به پارسی دری را که به تقلید از قصاید و اشعار عربی ساخته شده بر مبنای تاریخ سیستان منسوب به اواسط قرن سوم هجری می‌داند؛ (صفا ۱۳۶۸؛ ج ۱: ۱۶۸) با توجه به این که ایشان این زبان را زبان شرق و شمال شرقی ایران کهن معرفی می‌نماید (همان، ۱۶۰) و برای سخن عبدالله بن مقفع که زبان دری را زبان تکلم شهرهای مدائن دانسته‌است، توجیهی دقیق بیان نمی‌کند؛ (همان) همچنین درباره شعر یزید بن مفرغ که در آغاز عهد اموی در ایران می‌زیسته و در بصره بعد از ماجرای او با عبیدالله زیاد، کودکان به دنبال او به فارسی می‌گفتند: «این چیست؟» و او پاسخ می‌داد: «آب است و نیذ است. عصارات زیب است» نیز، توضیحی بایسته بیان نمی‌شود. (همان، ۱۴۸) شعری که در قرن اول در بصره زبانه زده شده است.

سخن موزونی که به فارسی دری یزید بن مفرغ در بصره و در پاسخ کودکانی که به فارسی از او سؤال می‌کنند، بر زبان می‌آورد، بی‌گمان خواننده را به دودلی و تردید درباره سخنان استاد صفا وامی‌دارد. با توجه به این که در کتاب *البيان والتبيين* نیز (جاحظ بی‌تا؛ ج ۱: ۱۴۳)، این حکایت آمده است و ماجرای یزید بن ربیع بن مفرغ الحمیری در قرن اول هجری قمری روی داده است، موضوع تأمل بایسته‌تری را می‌طلبد. عمرو بن بحر معروف به جاحظ کتاب خود را در نیمه نخست قرن سوم نگاشته و خود در بصره زاده شده است و همان‌جا نیز در سال ۲۴۵ هجری قمری در گذشته است. این حکایت بیانگر آشنایی بصریان با زبان و شاید شعر فارسی دری است. نکته‌ای که این مطلب را تأیید می‌کند، سخن جاحظ است که می‌گوید: «و قد يتلمح **العربیُّ بأن يدخل في شعر، شبيهاً من كلام الفارسيه.**» (جاحظ بی‌تا؛ ج ۱: ۱۴۱) گاهی شاعران عرب در شعر خود به سخنان فارسی اشارت و تلمیح دارند و در پی نمونه‌هایی از کاربرد لغات و ترکیبات فارسی در شعر عربی آورده است که رنگ لهجه‌های محلی را ندارند و در شعر پیش از او دیده می‌شود؛ مثلاً عمانی هارون الرشید را در قصیده‌ای مدح می‌کند و در بیتی کلمه گردن را می‌آورد (همان، ۱۴۲) و در پی، این ترکیب فارسی می‌آید که بسیار در خور توجه است:

«لما هوى بين عياض الأسد و صار في كف الهزبر الورد

آلی يذوق الدهر آب سرد» (همان)

ترکیب آب سرد و بعد از آن در قافیه بیتی دیگر کلمه «مرد» به معنای شجاع و دلیر، مؤید این نکات است. با توجه به این که عمانی، بر خلاف نامش اهل عمان نبوده و بصری و مداح

هارون الرشید عباسی است؛ همچنین شعر در قرن دوم هجری سروده شده است و عمانی نیز پیش از سال ۲۰۰ هجری قمری در گذشته است (عمر فروخ ۱۹۸۵؛ ج ۲: ۱۵۰)، موضوع اهمیت بیشتری پیدا می‌کند. ما در این نمونه‌ها با شعر فارسی در بصره و واژگان فارسی در بغداد مواجه هستیم، از این رو شاید برخلاف نظر دکتر صفا دربارهٔ رواج زبان و ادب فارسی بتوان به نتیجه‌ای دیگر دست یافت. دکتر صفا دربارهٔ رواج فارسی در مراکز غربی ایران چنین می‌نگارد: «در مراکز غربی ایران تا اوایل قرن پنجم شعر و نثر فارسی رونق و رواجی چنان که باید نداشت، زیرا اولاً هنوز زبان و ادبیات دری در آن نواحی کاملاً انتشار نیافته بود که زبان ادبی دربار آل سامان در قلمرو حکومت آل بویه رونق بسیار یابد و این امر یعنی توجه امرای عراق به نثر و نظم دری، بیش‌تر از اوایل قرن پنجم به بعد و علی‌الخصوص اواخر ایام امرای بویوی ری و از دربار علاء الدوله کاکویه در اصفهان آغاز شد و به جای زبان دری در این نواحی بیش‌تر لهجه‌های محلی برای شاعری معمول بوده است. (صفا ۱۳۶۸؛ ج ۱: ۳۵۸)

با توجه به این نمونه‌ها، نکات قابل توجه دیگری نیز وجود دارد که این سخنان را نقض می‌نماید. نخست این که پیش از دورهٔ مورد بحث چنان که اشاره شد شعر و کلمات فارسی حتی میان اعراب نفوذ کرده بود و دوم رواج زبان و شعر فقط با اجازت شاهان نبوده است بلکه نمونه‌های بسیاری در دست است که این رشد و رواج را در مراکز غربی نشان می‌دهد. به‌ویژه در متون عرفانی که نگارندگان آن‌ها به دربارها نزدیک نبوده‌اند.

۱. فارسی‌های متون عربی

این حکایت در کتاب *روضه‌العقلاء ابن حبان* بستی آمده است و بسیار در خور درنگ است: «انبأنا الحسن بن سفیان حدثنا ابوالدرداء حدثنا ابواسحاق الطالقانی عن مبشر بن اسماعیل عن راشد بن ابی قبال، قال: استسقی سعید بن جبیر، فاتیته بسویق محلی فقال: یاراشد: شکر از دست تو شیرین.» (ابن حبان ۱۴۲۶: ۷۰)

این عبارت موزون از زبان سعید بن جبیر نقل شده که در سال ۹۵ هجری قمری به شهادت رسیده است پس تاریخ این سخن موزون، اواخر قرن اول هجری است.

نمونهٔ دوم از کتاب *العقدالفرید* نگاشتهٔ ابن عبدربه متوفی ۳۲۸ هجری قمری نقل می‌شود که در داستانی می‌نویسد فردی در حالت مستی سوگند می‌خورد که همسرش را طلاق دهد، مگر

این که ابوعلی اشرس برای او آواز بخواند وقتی با جمع به ابوعلی می‌رسد و ماجرا بیان می‌شود ابوعلی چنین می‌خواند: «یا مُرد سبز یا مُرد خُش یا مُرد تر، اِیاک اَن تعود!» و مُرد را در ذیل حکایت به یاسمین ترجمه می‌کند و چنین می‌نگارد: «تفسیره: یاسمینُ اخضر، یاسمین طیب، یاسمینُ رطب.» (ابن‌عبدربه ۱۴۰۹؛ ج ۶: ۴۴۲) هرچند مُرد بایست مخفف گیاه مورد باشد ولی عبارت فوق که آن را با تسامحی در بحر رجز می‌توان خواند، از نمونه‌های بسیار مهم است.

نمونه‌ای از کتاب معروف حلیة الاولیاء نگاشته ابونعیم اصفهانی نیز قابل ذکر است؛ عبارتی به فارسی از حاتم اصم متوفای ۲۳۷ هجری قمری در این کتاب آمده‌است که مؤید نکات پیشین است.

«سمعتُ عبدالرحمن بن محمد بن احمد الواعظ قال سمعت احمد بن عیسی ابن ماهان قال سمعت سعید بن العباس بن الرازی الصوفی - بمنی - یقول سمعت حاتما الاصم یقول: مؤمن عذر جور باشد و منافق عیب جور باشد.» (ابونعیم ۱۴۰۸؛ ج ۱۰: ۷۳) این که عارفی رازی از حاتم اصم عبارتی به فارسی در موسم حج بشنود و نقل کند، درنگ بیشتری می‌طلبد.

با این که عبارات و کلمات فارسی در حلیة الاولیاء بسیار است و می‌تواند موضوع جستاری دگر باشد، برای تبیین مطلب بدین مقدار بسنده می‌شود.

۲. بابا جعفر ابهری

جعفر ابن محمد ابن حسین ابهری معروف به بابا، اهل حدیث و شعر و زهد و از معاریف عرفان و تصوف در نیمه دوم قرن چهارم و اوایل قرن پنجم هجری قمری است؛ هرچند در متون عرفانی فارسی از او یاد و نامی نیست ولی در متون حدیث و تاریخ و برخی تذکره‌های عربی، بسیار معروف و مشهور است.

بی‌گمان بابا جعفری که در *راحة‌الصدور* در دیدار پیران همدان با طغرل بیک، نامش ذکر شده است، همان بابا جعفر ابهری است:

«چون طغرل بیک به همدان آمد از اولیا سه پیر بودند باباطاهر و باباجعفر و شیخ حمشاد. کوهی است بر در همدان که آن را خضر خوانند بر آن جا ایستاده

بودند نظر سلطان بر ایشان آمد، کوبه‌ی لشکر بدانست و پیاده شد و با وزیر ابو نصر الکندری پیش ایشان آمد و دست‌هاشان ببوسید.» (راوندی ۱۳۶۳: ۹۸)

بابا جعفر ابهری در ابهر زاده شده و در همدان زیسته است؛ بیش‌ترین توضیح درباره‌ی بابا جعفر در کتاب سیر اعلام النبلاء دیده می‌شود:

«الابهری، القدوة شیخ الزهاد، ابومحمد، ابوجعفر بن محمد بن الحسين الابهری ثم همدانی، قال شیرویه: کان وحید عصره فی علم المعرفه و الطریقه بعيد الاشارة و دقیق النظر، حدث عن: صالح بن احمد و علی بن الحسين بن الربیع و علی بن احمد صالح القزوينی و المفید الجرجرای و ابن المظفر و ارتحل و عنی بالروایه.»

حدثنا عنه: محمد بن عثمان و احمد بن طاهر القومسانی و احمد بن عمرو عبدوس عبدالله و بنجیر بن منصور و کان ثقة عارفا، له ثنان و خطر و کرامات ظاهره. مات فی شوال سنة ثمان و عشرين و اربع مئة عن ثمان و سبعین سنة.» (ذهبی ۱۴۱۳: ج ۱۷: ۵۶۷)

آن‌گونه که از عبارات فوق برمی‌آید، بابا جعفر از برجستگان علم معرفت و طریقت و از محدثین بزرگ و عارفی اهل کرامت بوده است. او در سال ۳۵۰ هجری قمری در ابهر به دنیا آمده و پس از سال‌ها سیر و سلوک و آموختن دانش و معرفت در سال ۴۲۸ در سن هفتاد و هشت سالگی بدرود حیات گفته است.

با این‌که در متون معتبر عرفانی فارسی به‌ویژه در حوزه عرفان خراسان نامی از او نیست اما در نگاشته‌های عربی از او و کمالات و مدارج معنوی‌اش سخن بسیار است.

«اخبرنا ابو محمد جعفر بن محمد الحسين الابهری الصوفی بهمدان.» (بیهقی بی‌تا؛ ج ۲: ۱۳) بیهقی در این عبارت به تصوف و محلّ زندگی بابا جعفر تصریح دارد.

«انباؤنا ابومحمد جعفر بن محمد الابهری الشاعر بهمدان» (المتقی الهندی بی‌تا؛ ج ۱۲: ۶۰۱) افزون بر زندگی در همدان، به شاعری او نیز اشاره دارد. کثرت اشعار عربی و حسن ذوق او در آداب الفقراء نیز هست، ولی از اشعار خویش در کتابش نمونه‌ای نیاورده است.

هنگامی که خطیب بغدادی نگارنده معروف تاریخ بغداد به همدان سفر کرد با مشایخ بزرگ شهر دیداری داشت که یکی از این مشایخ ابو محمد جعفر بن محمد ابهری است. (خطیب بغدادی ۱۴۱۷؛ ج ۱: ۹) و در کتاب تاریخ مدینه دمشق نیز به شاعری او تصریح شده است. (ابن عساکر ۱۴۱۵؛ ج ۵: ۸۴ و ج ۳۶: ۳۰۲) همچنین در لسان المیزان ابن حجر (ابن حجر ۱۳۹۰؛ ج ۵: ۴۳۳) و میزان الاعتدال الذهبی (ذهبی ۱۴۱۳؛ ج ۱: ۱۲۳) و الوافی بالوفیات صفدی (صفدی ۱۳۸۱؛ ج ۵: ۱۴۷) و ذیل تاریخ بغداد (ابن النجار ۱۴۱۷؛ ج ۳: ۴۹)، نام این عارف و شاعر و محدث بزرگ را می‌توان دید و آگاهی‌هایی درباره او به دست آورد.

۳. آداب الفقراء^۱

هرچند در متن تصریحی به نام کتاب نیست، اما از فحوای کلام، همچنین تصریح سمعانی به نام اثر بی‌گمان نام کتاب بابا جعفر ابهری آداب الفقراء است.

سمعانی در انساب از قول یکی از مشایخ بیجان‌ین از روستاهای نهاوند، حکایتی می‌آورد که بعدها مستند آن را در کتاب آداب الفقراء می‌بیند.

«وجدت الحکایة بالاسناد و اللفظ الذی املاها علی فی کتاب آداب الفقراء

لابی جعفر بن محمد بن الحسین ابهری» (سمعانی ۱۴۰۸؛ ج ۱: ۴۲۷)

آداب الفقراء به شیوه مرسوم عرفانی نگاشته شده است؛ مریدی سؤالی مطرح می‌کند و کتابی به بهانه پاسخ به پرسش او نگاشته می‌شود:

«قال الشيخ الصالح جعفر بن محمد بن الحسین ابهری المعروف بابا -

قدس الله روحه العزيز - الحمد لله و سلام على عباده الذين اصطفى - سألت

اسعدك الله لمرضاته عن سلوك آداب الفقراء و مراتب مقاماتهم فأقول و بالله

التوفيق» (ج ۱: ۱)

آداب الفقراء کتاب کوچکی است که در بیست و دو باب به زبان عربی نگاشته شده است نخستین باب «در حقیقت فقر» و آخرین باب «در کم دیدار کردن» است. کتاب با این‌که مفصل و گسترده نیست ولی موضوعات بسیار متنوعی را شامل است و در عین اختصار، بسیار دقیق و حاوی حکایاتی مستند و داستان‌هایی زیبا از زندگانی عارفان است. چیرگی نویسنده در کاربرد آیات قرآن و احادیث بیانگر مطالعه و دقت او در قرآن کریم و احادیث نبوی است. برخی

ابواب چون باب سماع گسترده‌تر است و باب‌هایی نیز کوتاه و اندک که به نیم صفحه هم نمی‌رسد.

بابا جعفر در تبویب و تدوین کتاب از آثار پیشینیان خویش همچون اللمع سراج توسی و قوت‌القلوب بی‌تأثیر نیست، اما در مقایسه با آن دو کتاب به ویژه قوت‌القلوب ابو طالب مکی بسیار کوتاه است.

بابا جعفر در این کتاب فقط ناقل مطالب نیست، او با توجه به این‌که از مشایخ بزرگ و صاحب مشرب است از خود نکات و تأویلاتی زیبا می‌آورد؛ همچنین نام عارفان بسیاری در این کتاب آمده که در آثار دیگر کم‌تر به چشم می‌خورد؛ که شناسایی این عارفان در شناخت عرفان منطقه جبال اهمیت بسیار دارد. ابیات عربی، فراوان در کتاب دیده می‌شود؛ اشعاری بر مذاق اهل تصوف که حسن انتخاب او را در این زمینه نشان می‌دهد. تنها نسخه این اثر در کتابخانه ایاصوفیه به شماره ۱۳۶۵ نگهداری می‌شود و ۸۹ صفحه دارد.

۱.۳. فارسی نگاشته‌ها

آن‌گونه که پیش‌تر اشاره شد آداب الفقراء در اواخر قرن چهارم یا اوایل قرن پنجم در همدان (غرب ایران) نگاشته شده است. عرفان جبال، حلقه پیوند عرفان خراسان و بغداد است و اندیشه‌های عارفان این حوزه جغرافیایی جای بررسی و تحلیل جداگانه‌ای دارد؛ اما با توجه به نکاتی که در برخی ادبیات‌ها آمده است، به‌ویژه تاریخ ادبیات در ایران دکتر صفا در آن دوران نمی‌بایست در متونی همچون آداب الفقراء به عبارات یا اشعار فارسی برخورد کرد. همزمانی باباجعفر با باباطاهر و اشعار او که به لهجه محلی سروده شده‌است، این گمان را به‌ظاهر پرورش می‌دهد؛ اما با توجه به شعر و نثر پخته و زیبایی فارسی که در آداب الفقراء دیده می‌شود، بسیاری از تحلیل‌های تاریخ ادبیات را درباره شروع و چگونگی رواج شعر و نثر در غرب ایران با دیده تردید باید نگریست و با ژرف‌کاوی دوباره‌ای، موضوع را بررسید.

هرچند در چنین آثاری، این‌گونه ابیات و عبارات فارسی فراوان نیست، اما وجود یک بیت یا عبارت یا گاهی یک واژه برای اثبات مدعا کفایت می‌کند. و مهم‌تر این‌که بیت یا عبارتی به گنجینه ادب فارسی افزوده می‌گردد. ابیات و عبارات آداب الفقراء از این دسته است. ابیاتی زیبا و محکم که پیشینه قدرتمندی برای آن باید تصور کرد.

۱.۱.۳. شعر

در کتاب آداب الفقراء دو بیت شعر فارسی در دو جای آمده است. اشعاری زیبا و با کاربردی دقیق. بیت‌ها وزن رباعی دارند و یک بیت هم فهلوی است که خواندن آن بسیار دشوار می‌نماید. بیت فهلوی در ادامه ابیاتی عربی در احوال عشق مجنون است. پیش از آن این عبارت آمده است: «کما قال بلسان البهلویه» (۲۸) که بازتاب رواج فهلویات در آن دوران است.

اما ابیات فارسی:

کاربرد شعر در متون نثر عرفانی از زمان نخستین نگارش‌های این طایفه، مرسوم و متداول بوده و یکی از مراسمی که شعر و موسیقی در آن جایگاهی بلند داشته است سماع می‌باشد. در یکی از مراسم سماع، سفیان ثوری قول مغنی را می‌شنود که چنین می‌گوید:

«بفروختی مرا بدین ارزانی
من دانستم که تو نه بازرگانی»
«قال صدقت کذا قال الله تعالی: انّ الذین یشترون بعهدالله و ایمانهم ثمناً
قلیلاً»^۲ (۸۹)

سفیان ثوری شعر فارسی را درمی‌یابد، تصدیق می‌کند و در تأیید آن استناد به آیه قرآن می‌نماید.

او اهل کوفه بوده و بیش‌تر از عرفان در فقه شهرت داشته و در بصره به سال ۱۶۱ هجری قمری فوت کرده است. (ابن خلکان ۱۹۶۸؛ ج ۲: ۳۹۰-۳۸۶) پس این داستان در قرن دوم رخ داده است؛ آن هم به احتمال بسیار با توجه به سال فوت سفیان، نیمه نخست قرن دوم. آیا این خود سؤالی بزرگ نیست؟! و تأییدی بر کاربرد و دریافت شعر فارسی در بصره در دو قرن نخستین اسلامی نمی‌باشد؟ دریافت معنای شعر که استوار و لطیف است و تطبیق آن با آیه‌ای از قرآن توسط فقیهی بزرگ با مشربی عرفانی جالب توجه است. همچنین وزن بیت با توجه به تاریخ آن، داستان رودکی و رباعی را نیز مورد تردید قرار می‌دهد و از همه مهم‌تر خواننده‌ای که در بصره به فارسی شعر می‌خواند.

بیت دوم:

در باب حقیقت محبت، ابیات عربی زیبا در کتاب بسیار است. ابهری بعد از حکایتی از بشر حافی، ابیاتی را پی هم می‌آورد که در میان ابیات عربی بیتی فارسی دیده می‌شود:

«اسقیتنی کاساً فاسکرتنی فمک سکری لا من الکأس»^۳

«من دل به کسی دهم که جان ارزد گرجان ببرد هزار چندان ارزد» (۲۷)
این بیت که احتمالاً واژهٔ صد از مصراع اول افتاده است و شاید صحیح آن با توجه به هزار در مصرع دوم چنین بوده است:
«من دل به کسی دهم که صد جان ارزد گر جان ببرد هزار چندان ارزد»
نشان دهندهٔ شعری قوی در متنی عربی است که حداکثر در اوایل قرن پنجم در غرب ایران نگاشته شده است.

۲.۱.۳. عبارات فارسی

چندین عبارت فارسی در آداب الفقراء دیده می‌شود که مؤید دیدگاه نگارندهٔ این جستار است. نخست حکایتی است از اواخر قرن اول هجری قمری: حجاج بن یوسف مأموران را برای دستگیری حسن بصری می‌فرستد و او می‌گریزد و نزد حبیب عجمی در بادیه می‌رود و از او کمک می‌خواهد، حبیب کلبه‌ای حصیری در بیابان دارد و از حسن می‌خواهد وارد آن‌جا شود او می‌گوید: کلبه روشن است و مأموران مرا خواهند یافت. حبیب می‌گوید: در میان کلبه بنشین. حسن می‌نشیند مأموران می‌آیند و کلبه را می‌گردند ولی او را نمی‌یابند؛ پس از رفتن آنان، حسن بصری از حبیب عجمی می‌پرسد: «یا با محمد ما الذی قلت، قال یا با سعید: این نه از قال و قیل است کین از یقین پاک است. معناه: هذا لیس من کثرة القال و القیل فان هذا یقین صافی» (۳۸) ابهری عبارت فارسی حبیب را به عربی ترجمه کرده است؛ اما حسن بصری کلام فارسی را درمی‌یابد.

حبیب عجمی از مردمان فارس و ساکن بصره بوده و حسن بصری گویا در سال ۱۱۰ هجری قمری از دنیا رفته است و حبیب را مرید او نیز دانسته‌اند. البته این حکایت به شکل‌های دیگری هم در متون عرفانی آمده است. (هجویری ۱۳۸۳: ۱۳۶) اما حجاج بن یوسف در سال ۹۵ مرده است؛ پس این داستان در قرن اول در بصره روی داده است.

پاسخ دادن حبیب عجمی به فارسی به حسن بصری آن‌هم با کلامی زیبا نشان می‌دهد از دیرباز در بصره به فارسی سخن می‌گفته‌اند و سابقهٔ تکلم به فارسی نه تنها در عراق عجم، بلکه در عراق عرب هم بسا افزون‌تر از آن است که دکتر صفا متذکر شده است.

ابهری گاه عبارات موزونی را نیز در میان نوشته‌های خود آورده‌است:

«نکته: لا تدخل الجنة بالعمل و لا بغير العمل، به کار نیروی و بی کار نیروی.» (۵۹)

این که کلامی عربی را به فارسی موزون و همراه با سجع ترجمه می‌نماید بی‌انگیز آشنایی کامل او و مخاطبانش در آن دوران و در آن منطقه جغرافیایی به زبان فارسی دری است، که نه تنها کاربرد معمول زبان، بلکه کاربرد ادبی و هنری آن را نیز تأیید می‌کند.

عبارتی نیز از قول حاتم اصم در کتاب دیده می‌شود؛ همان گونه که پیش‌تر گفته شد او در ۲۳۷ هجری قمری از دنیا رفته است. (جامی ۱۳۷۰: ۶۳) و هرچند بلخی است، ولی باز از نظر تاریخی کلام او تأمل‌برانگیز است. حجامی در جشن ازدواج خود ولیمه‌ای فراهم می‌کند و اشراف بلخ را دعوت می‌نماید. آنان چون می‌فهمند او حجام است، در مهمانی حضور نمی‌یابند حجام متحیر می‌ماند و نمی‌داند با غذا چه کند و می‌خواهد آن را دور بریزد حاتم اصم ماجرا را می‌شنود.

«فسمع به حاتم الاصم فننذ اليه ان عندي رجال يأكلون الطعام فبعثهم لياكلوها فجعل حاتم يقول بالفارسية: «اگر خدا بهشت مؤمنان را ندهد، بر خدا کاسدتر بماند از دعوت حجام.» (۸۲) که خاستگاه یکی از ضرب‌المثل‌های فارسی در این حکایت بیان می‌شود.

۳.۱.۳. واژگان فارسی

کاربرد واژگان فارسی در شعر و نثر عربی پیشینه‌ای بسیار گسترده و طولانی دارد.^۴ واژگان فارسی از طریق ایرانیان و عربی نگاشته‌های آنان و ارتباط وسیع میان دو قوم به زبان عربی راه یافته است؛ کاربرد این گونه واژگان قدرت زبان و حوزه نفوذ آن را بیش‌تر نشان می‌دهد. به برخی از این واژگان که در کتاب آداب الفقراء به کار رفته‌است، اشارتی بایسته است.

دو واژه «تشت» و «آبریز» نه تنها شکل عربی یافته، بلکه به شکل جمع مکسر درآمده و در متن به کار رفته است. ابو جعفر خیاط مصری در خواب می‌بیند که پیامبر با گروهی از صوفیان نشسته است ناگه آسمان شکافته می‌شود و جبرئیل با گروهی از ملائکه که تشت و آبریز در دست دارند، می‌آیند: **«بايديهم الطشوت و الاباريق»** و آب بر دستان فقرا می‌ریزند. (۱۶) واژه «بوسه» نیز شکلی عربی می‌یابد و به صورت فعل صرف می‌شود:

روزی علی بن سهل در صفات و دانش عارفان سخن می‌گوید یکی از حاضران می‌گوید: **«لو رايتُ احداً لبستُ تحت رجليه فَرَفَع علي بن سهل رجليه و قال تعال و بُس اي**

قَبَلٌ تَحْتَ رَجُلِي.» (۲۲) اگر مردی چنین که تو گفتم می‌یافتیم، کف پای او را می‌بوسیدم. «لبست» علی بن سهل پای خود را بالا آورد و گفت بیا و ببوس «بُس» و با این عمل کنایی خود را یکی از عارفان بزرگ معرفی کرد.

«اَوْخ» که واژه‌ای فارسی است، در حکایتی از نام‌های شیطان پنداشته می‌شود:

«دخُل سَهْل عَلِي مَرِيضٌ يَعُودُهُ مِنْ أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُ إِذَا أَرَدْتَ أَنْ تَشْتَكِيَ فَقُلْ أَوْه فَانَّهُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ اللَّهِ عَزَّوَجَلَّ يَسْتَرِيحُ إِلَيْهِ الْمَرِيضُ وَ لَا تَقُلْ أَوْخَ فَانَّهُ اسْمٌ مِنْ أَسْمَاءِ الشَّيْطَانِ» (۶۳) سهل به عیادت یکی از یاران بیمارش رفت و به او گفت اگر خواستی از درد شکوه کنی بگو «اوه» که یکی از نام‌های خداوند است و بیمار با آن آرامش می‌یابد و مگو «اَوْخ» که از نام‌های شیطان است.

ابهری به جای واژه‌های «شیخ» و «مراد» در این کتاب بیشتر از واژه فارسی «استاد» استفاده می‌کند: «سَمِعْتُ إِبْرَاهِيمَ بْنَ شَيْبَانَ يَقُولُ صَحِبْتُ أَسْتَادِي أَبَا عَبْدِ اللَّهِ الْمَغْرِبِي» (ص ۳۷) و «و كَانَ عَلِي بْنُ رَزِينٍ أَسْتَادَ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْمَغْرِبِي» (۶۰) و «كُنْتُ جَالِسًا مَعَ أَبِي بَكْرِ بْنِ طَاهِرِ الْإِبْهَرِيِّ فَدَنَا مِنْهُ رَجُلٌ مِنْ أَهْلِ خِرَاسَانَ فَقَالَ لَهُ يَا أَسْتَاذُ» (۶۶) و «و قَالَ مِنْ جَانِبِ الْمَسْجِدِ يَا أَسْتَاذَ هَذَا جَفَاءً» (۳۳)

واژه بابا نیز که ابهری بدان مشتهر است به جای شیخ درباره خودش به کار رفته است. «الشَّيْخُ الصَّالِحُ أَبُو مُحَمَّدٍ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ الْإِبْهَرِيِّ الْمَعْرُوفِ بِبَابَا» (۱) و در بیتی واژه «دبیا» دیده می‌شود:

«و ان فخرُوا بدیباج و خز فخرنا بالمسوخ و بالعبايا» (۹)^۵

کلمات و ترکیبات فارسی در شعر و نثر عربی نمونه‌های بسیاری دارد، بدین مقدار بسنده شد.

نتیجه‌گیری

بررسی متون عربی به‌ویژه آثاری که نویسندگان ایرانی پدید آورده‌اند، افق‌های جدیدی در بحث و بررسی تاریخ ادبیات و زبان فارسی می‌گشاید و برخلاف نظر برخی محققین، نشان می‌دهد که در قرون نخستین، شعر و نثر فارسی را رواج و روایی بوده است؛ با نمونه‌هایی که ذکر شد، تبیین گردید که در عراق عجم و حتی عراق عرب به‌ویژه بصره از اواخر قرن اول به فارسی سخن می‌گفته‌اند و شعر نیز در گفتگوهای خویش به کار می‌برده‌اند.

سابقه شعر دری در نواحی غربی ایران به پیش از قرن پنجم کشیده می‌شود. تاریخ ادبیات فارسی در این موضوع، بدون بررسی دقیق متون عربی و فارسی نگاشته‌های آن‌ها کامل به‌نظر نمی‌رسد. آداب الفقراء نگاشته بابا جعفر ابهری که در این جستار بررسی گردید، شاهدی صادق بر این مدعاست.

یادداشت‌ها:

- ۱- نگارنده، کار بازخوانی متن و ترجمه‌اش را به پایان رسانده است و شرح مفصل زندگی این عارف با تعلیقات به زودی در دسترس عرفان‌پژوهان خواهد بود.
- ۲- آیه ۷۷، سوره آل عمران.
- ۳- ترجمه بیت: جامی به من نوشاندی و مستم نمودی مستی من باشد ز تو از می نباشد
- ۴- برای بررسی بیش‌تر واژگان فارسی در عربی می‌توان به کتاب فرهنگ واژه‌های دخیل در قرآن مجید نوشته آرتور جفری، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای و همچنین به کتاب فرهنگ واژه‌های فارسی در زبان عربی گردآورنده محمدعلی شوشتری و آثار دیگر مراجعه کرد.
- ۵- شماره‌گذاری صفحات نسخه خطی از نگارنده این جستار است.

منابع:

- ابن حبان، البستی. ۱۴۲۶. *روضة العقلاء و نهضة الفضلاء*. اعتنی به محمد عبدالقادر الفاضلی. بیروت: المكتبة العصرية.
- ابن خلکان، شمس‌الدین احمد بن محمد. ۱۹۶۸م. *وفیات الاعیان و انباء ابناء الزمان*. حقه الدكتور احسان عباس. بیروت: دار صادر.
- ابن عبدربه، احمد بن محمد. ۱۴۰۹. *العقد الفريد*. حقه علی شیری. بیروت: دار احیاء التراث العربی.
- ابن عساکر، ابولقاسم علی بن الحسن. ۱۴۱۵. *تاریخ مدینه دمشق*. تحقیق علی شیری. بیروت: دارالفکر.
- ابن النجار بغدادی. ۱۴۱۷. *ذیل تاریخ بغداد*. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- ابو نعیم اصبهانی، احمد بن عبدالله. ۱۴۰۸. *حلیة الاولیاء*. بیروت: دارالکتب العربی.
- ابهری، جعفر بن محمد بن حسین. بی تا. *آداب الفقراء*. نسخه خطی.
- البیهقی، احمد بن حسین بن علی. بی تا. *السنن الکبری*. بیروت، دارالفکر.
- الجاحظ، ابوعثمان عمرو بن بحر. بی تا. *البيان والتبيين*. تحقیق و شرح عبدالسلام محمد هارون. بیروت: دارالفکر.
- الخطیب بغدادی، ابوبکر احمد بن علی. ۱۴۱۷. *تاریخ بغداد*. تحقیق مصطفی عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیه.
- الذهبی، شمس‌الدین محمد. ۱۴۱۳. *سیر اعلام النبلاء*. تحقیق اکرم البوشی. بیروت: الرساله.
- _____ . ۱۳۸۲. *میزان الاعتدال*. تحقیق علی محمد الجاوی. بیروت: دارالمعرفه.

- السمعانی، ابوسعید عبدالکریم بن ابی بکر التمیمی. ۱۴۰۸/الانساب. تقدیم و تعلیق: عبدالله عمر البارودی. بیروت: دارالجنان.
- العسقلانی، احمد بن علی بن حجر. ۱۳۹۰. لسان المیزان. بیروت: الاعملى للمطبوعات.
- المثقی الهندی. بی تا. کنز العمال. التحقیق الشیخ بکری حیانی. بیروت.
- جامی، نورالدین عبدالرحمن. ۱۳۷۰. نفحات الانس من حضرات القدس. مقدمه، تصحیح تعلیقات دکتر محمود عابدی. تهران: اطلاعات.
- راوندی، محمد بن علی. ۱۳۶۳. راحة الصدور و آية السرور در تاریخ آل سلجوق. تصحیح محمد اقبال، تهران: علمی.
- صفا، ذبیح الله. ۱۳۶۸. تاریخ ادبیات در ایران. تهران: فردوس.
- صفدی، صلاح الدین خلیل. ۱۳۸۱. الوافی بالوفیات. باعتناء هلموت ریترو. ویسپادن.
- عمر فروخ. ۱۹۸۵ م. تاریخ الادب العربی. بیروت: دارالعلم للملایین.
- هجویری، علی بن عثمان. ۱۳۸۳. کشف المحجوب. تصحیح دکتر محمود عابدی. تهران: سروش.